



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الحمد لله رب العالمین، و صل الله علی محمد و آله الطاهیرین.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم)

بررسی ادعای محقق خوئی در مورد تصدیقی بودن دلالت وضع حتی بر مبنای مشهور

استدلال محقق خوئی بر تصدیقی بودن دلالت وضع

بحث در ارتباط با فرمایش محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه و بررسی مبنای ایشان در وضع و رابطه‌ی این مبنا با بحث دلالت تصدیقیه بود. محقق خوئی اصرار دارند که چون وضع تعهد و التزام نفسانی است، نمی شود گفت دلالت وضعی، دلالت تصویری است. بلکه دلالت وضعی، قطعاً دلالت تفهیمی یا دلالت تصدیقی نوع اول است. چون در وضع مسئله تعهد وجود دارد. تعهد به اینکه هر وقت معنا را اراده کردم، تنطق به فلان لفظ می کنم. وقتی معنای وضع این شد، در نتیجه این که گفته شود وضع اقتضاء دلالت تصویری را دارد، غلط است. وضع یعنی دلالت تصدیقیه نوع اول یا همان دلالت تفهیمی.

بعد هم بیان فرمودند که حتی اگر کسی مبنای خودشان در وضع نداشته باشد و صرفاً وضع را یک اعتبار بداند، باز همان نتیجه را خواهد داشت. زیرا در این صورت وضع، جعل لفظ به ازای معنا خواهد بود و یک رابطه اعتباری بین لفظ و معنا بر قرار می شود. در نتیجه از آن جهت که این اعتبار غایتی دارد و این اعتبار خارج از آن غایت شکل نمی گیرد؛^۱ وضع فقط در دایره غایت صورت می پذیرد. غایت این اعتبار هم تفهیم است. در نتیجه این اعتبار از باب غایتش مضیق می شود به جایی که اراده تفهیم وجود داشته باشد.

پس نهایتاً یا بنابر مبنای خودشان در وضع - که در این صورت اراده تفهیم، مقوم وضع است - و یا بنابر مبنای مشهور - که در این صورت اراده تفهیم غایت وضع است - ، دلالت وضع را مضیق به اراده تفهیم می دانند.

^۱ که اگر خارج از غایت اعتبار شکل بگیرد لغو خواهد بود.

ریشه مقوم یا غایت شدن اراده تفهیمی برای وضع

اما ریشه این مسئله که محقق خوبی اراده را مقوم می دانند در حالی که مشهور اراده را غایت وضع قرار می دهند، چیست؟^۲ ریشه این مسئله بر می گردد به دقتی که ایشان در انشاء دارند.

ماهیت انشاء در مسلک مشهور

مشهور انشاء را این گونه معنا می کنند که انشاء یعنی چیزی به واسطه لفظ ایجاد شود. به عبارت دیگر در نظر آنها انشاء، ایجاد معنا به واسطه لفظ است. در مقابل اخبار که در آن یک چیزی وجود دارد و از آن خبر داده می شود. لذا ماهیت اخبار و انشاء در مسلک مشهور متفاوت است. اگر از چیزی که وجود داشت با لفظ خبر داده شد، می شود اخبار و اگر با لفظ چیزی ایجاد شد، می شود انشاء.

اشکال محقق خوبی به مسلک مشهور در ماهیت انشاء

سوال محقق خوبی از مشهور این است که شما می گوئید یک چیزی با لفظ به وجود می آید و لفظ سبب به وجود آمدن این شیء است، این سببیت چگونه است؟

اگر این سببیت، سببیت تکوینی است که خلاف وجدان و عقل و واقع است. قطعاً لفظ سببیت تکوینی در ایجاد شیء ندارد. زیرا لفظ شیء را به وجود نمی آورد. اگر آن شیء معنای اعتباری هم باشد، باز با لفظ به وجود نمی آید. در نتیجه این شیء قطعاً نمی تواند به واسطه لفظ به وجود بیاید و لفظ جزء اسباب تکوینی به وجود آمدن این شیء، قطعاً نیست.

اگر این سببیت ربطی به عالم تکوین نداشته باشد و در وعاء اعتبار است، آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه می فرمایند در وعاء اعتبار هم این شیء ولو اعتباری است اما لفظ سبب آن نیست. زیرا این اعتبار مربوط می شود به فعل معتبر. معتبر است که آن را اعتبار می کند و لفظ نقشی ندارد. در نتیجه لفظ، نه در عالم تکوین و نه در عالم اعتبار سببیتی ندارد. پس معنای اینکه مشهور می گویند انشاء، ایجاد معنا با لفظ است، مشخص نیست. زیرا نه ایجاد تکوینی بوسیله لفظ قابل تصور است و نه ایجاد اعتباری آن. زیرا ایجاد شیء در عالم تکوین در اثر علل تکوینی خاص خودش است و ایجاد در عالم اعتبار هم مرتبط است با فعل معتبر ولو اعتباراً.

^۲ دقتی دارد محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه که اگر به این ریشه توجه نشود اصل مسلک محقق خوئی نشان داده نمی شود و خودش را نشان نمی دهد.

آقای خوئی می فرماید با توجه به این مقدمه که چاره ای هم جز پذیرش آن نیست، لفظ همیشه نقشش خبر دادن است. هم در اخبار خبر می دهد و هم در انشاء. در انشائیات، لفظ از فعل معتبر خبر می دهد. فعل معتبر همان التزامش است. با این بیان انشاء می شود اخبار از یک التزام. این مطلب آقای خویی یک مطلب مبنایی برایشان است که در همه انشائیات ساری و جاری است. مثلاً در «بعت» که گفته می شود به واسطه «بعت» ایجاد ملک می شود. همین مطلب می آید و ایشان قبول ندارند که لفظ «بعت» ایجاد ملک می کند.^۳ چون اگر «بعت» بخواهد ایجاد ملک بکند، یا حقیقی است و یا اعتباری است. و هر دو غلط است. زیرا نهایتاً یک ملکیت اعتباری وجود دارد که این اعتبار برمی گردد به فعل معتبر.

تأثیر مبنای محقق خویی در ماهیت انشاء در وضع

حال که برگشت «انشاء» به فعل معتبر شد، الفاظ در واقع از این اعتبار خبر می دهند. این اصل حرف آقای خوئی است و ریشه حرف ایشان در وضع است. زیرا در وضع هم همین گونه است. وضع یک اعتبار است و این اعتبار، فعل معتبر است.^۴ لفظ دخالتی (سببیتی) در معتبر ندارد. در نتیجه لفظ صرفاً مبرز این اعتبار خواهد بود.^۵ با توجه به این نکته ایشان می فرمایند حرف مشهور که می گویند وضع یک اعتبار و جعل است - وضعت هذا اللفظ بازاء هذا المعنی - این غلط است. زیرا «وضعت» نمی تواند ایجاد رابطه اعتباری کند. بلکه «وضعت» صرفاً خبر می دهد از آن اعتباری که فعل معتبر است. و آن اعتبار نیز تعهد است. به عبارت دیگر آقای خوئی می گوید من چون قبول ندارم با «وضعت» چنین رابطه اعتباری به وجود می آید، نمی توانم بگویم در «وضعت لفظ زید لهذا المعنی»، اعتبار به واسطه لفظ ایجاد می شود بلکه اعتبار باید در وعاء خودش ایجاد شود و بعد وضع از آن خبر دهد.^۶

نقد فرمایش محقق خویی با عنایت به حقیقت اعتبار

^۳ یا اینکه اشتریت ایجاد ملک و انکحت ایجاد زوجیت کند. به نظر ایشان ابداً این گونه نیست.

^۴ همچنین که ملکیت اعتبار است و اعتبار فعل معتبر است. زوجیت اعتبار است و اعتبار فعل معتبر است.

^۵ در بحث بیع در مساله معاطات همین مطلب بیان شد و نشان داده شد که ریشه این حرف از آقای اصفهانی است. که آقای اصفهانی می گوید: مبین است.

^۶ همان گونه که بیع و اجاره و نکاح می آید و خبر می دهد.

این جاست که اهمیت آن جمله آقای مظفر در ذیل مساله حجیت اعتباری^۷ او انتزاعی، معلوم می شود. ^۷ایشان آنجا یک تحلیل بسیار زیبا دارند و می گوید اعتبار، اعطاء حد شیء به شیء است که معتبر اعتباری است. ولی خود اعتبار کردن، حقیقی است.^۸

بر همین اساس از آقای خوئی سوال می کنیم شما از «اعتبار کردن» -که فعل معتبر است- صحبت می کنید یا از «معتبر» صحبت می کنید؟ این حرف شما درست است که اعتبار کردن، فعل معتبر است. اما باید دقت فرمایید که وقتی می خواهید با لفظ از این فعل معتبر خبر دهید، در واقع از تکوین خبر می دهید. به همین خاطر گفته شد آن حرف آقای مظفر، حرف خوب و دقیقی است. ابتدا حرف آقای مظفر را خوب بررسی می کنیم و بعد بر می گردیم و جواب آقای خوئی را این گونه می دهیم که شما بین «معتبر» و «اعتبار کردن» مغالطه کرده اید.^۹

بررسی نظر آقای مظفر در مورد اعتبار

اما فرمایشات آقای مظفر. ایشان در ذیل مساله «الحجیه امر اعتباری او انتزاعی» مباحثی را مطرح می کنند و مسئله احکام وضعیه را مطرح می کنند و بعد از این تحلیل ها می گویند: «توضیح ذلک: أن حقیقه الجعل هو الإیجاد. و الإیجاد علی نحوین: ۱- ما یراد منه إیجاد الشیء حقیقه فی الخارج. و یسمی «الجعل التکوینی»، أو «الخلق». ۲- ما یراد منه إیجاد الشیء اعتباراً و تنزیلاً، و ذلک بتنزیله منزله الشیء الخارجی الواقعی من جهة ترتیب اثر من آثاره أو لخصوصیه فیهِ من خصوصیات الأمر الواقعی. و یسمی «الجعل الاعتباری» أو «التنزیلی». و لیس له واقع إلاً الاعتبار و التنزیل، و إن کان نفس الاعتبار أمراً واقعياً حقیقياً لا اعتبارياً.»^{۱۰} پس طبق این بیان، معتبر اعتباری است اما اعتبار کردن، امراً واقعياً حقیقياً.^{۱۲}

در این صورت یک بعث تکوینی خواهیم داشت و یک بعث اعتباری. بعث اعتباری این است که حد بعث تکوینی را به بعث اعتباری داده شود. یعنی همانگونه که بعث تکوینی هل دادن فرد است و در اثر آن شخص هل می خورد؛

^۷ آن جمله مهمی که چند بار به رفقا گفتم، یکی از بهتری جملات آقای مظفر در اصول فقه این جمله است.

^۸ و ان کان این که این اعتبار کردن حقیقی است.

^۹ لذا ما در این جلسات مشاورات سال گذشته و امسال گروه هایی که خدمتشان هستیم، سر این قسمت به آن ها می گوئیم بایستید سر این جمله و آن را دقیق بیاموزید. جمله بسیار خوبی است. از آقای مظفر، خدا رحمت کند ایشان را.

^{۱۰} اصول الفقه (طبع انتشارات اسلامی)، ج ۳، ص: ۵۰ و ۵۱.

^{۱۱} این از آن حرف های اساسی است.

^{۱۲} که دیگر این ها را در مشاورات خیلی کار کردیم.

بعث اعتباری نیز این خواهد بود که اعتبار بعث می شود تا فرد هل بخورد. اما نکته اینجاست که در اعتبار بعث، اعتبار کردن یک فعل واقعی است و معتبر، اعتباری است.

با توجه به این نکته از آقای خوئی سوال می کنیم، شما که می گوئید اعتبار فعل معتبر است؛ با کدام قسمتش کار می کنید؟ منظورتان «اعتبار کردن» است یا «معتبر»؟ لفظ که معتقدید خبر می دهد، از کدام خبر می دهد؟^{۱۳}

اشکال به محقق خوئی با عنایت به واقعی بودن خود اعتبار (اعتبار کردن)

با توجه به این تفکیک استدلال دوم ایشان که بر اساس مبنای مشهور در وضع بود دچار اشکال می شود. استدلال اول ایشان این بود که اراده مقوم است. این استدلال بر اساس مبنای خودشان در وضع (تعهد و التزام) بود. در نتیجه بر اساس مبنایشان در اعتبار که لفظ خبر میدهد از فعل معتبر. فعل معتبر هم آن تعهد و تبانی خواهد بود؛ در نتیجه قوام وضع به اراده می شود. بعد در استدلال دوم که بر مبنای مشهور بود گفتند بر مبنای مشهور هم که لفظ سبب است، اعتبار فعل است و فعل غایت می خواهد. غایتش تفهیم است و باز اراده از باب غایت مضیق خواهد بود.

در جواب ایشان می گوئیم، این غایت، غایت فعل اختیاری است. غایت فعل اختیاری یعنی غایت «اعتبار کردن»، نه غایت «معتبر».^{۱۴} این نکته را تلمیذ بزرگوار محقق نائینی و هم کلاسی خوب شما (آقای مظفر) دقت کرده است که می فرماید: «و ان كان نفس الاعتبار { این نفس هم تأکید درستی است } امراً واقعياً حقیقياً لا اعتبارياً.»^{۱۵} اگر کسی این سیستم را خوب یاد گرفت^{۱۶} به نظر ما این نقد وارد است به آقای خوئی که می گویند دلالت مضیق به جایی است که اراده تفهیمی باشد یا از باب این که اراده مقومش است در مسلک من که برای لفظ سببیت قائل نیستم بلکه لفظ را مبین و در واقع اخبار از یک فعل نفسانی می دانم یا در مسلک مشهور که فعل نفسانی را اعتباری می داند. زیرا در مبنای مشهور هم اراده می شود غایت.^{۱۷} غایت یک فعل تکوینی. لفظ هم خبر از فعل تکوینی میدهد. همه

^{۱۳} این قسمت را که ما سال های قبل که بحث آقای خوئی را می خواندیم و نقد می کردیم این جا یک مقداری درگیر می شدیم با محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه. اعطاء حد شیء به شیء، اعطاء کردن تکوینی است. اعتبار کردن تکوینی است. یک فعل تکوینی است. خوب توجه کنید! خواهش دارم این را دقت کنید.

بعد اگر این گونه شد، - خدا رحمت کند امام را، اصل این حرف را ما از امام یاد گرفتیم که حالا ان شاء الله در نقد آقای خوئی در مبنا باید این را بگوئیم -
^{۱۴} آن موقع باید یک بحث عقلانی کنیم که بعد این حرف آقای خوئی هم ریشه اش از فرمایشات مرحوم آ شیخ عبدالکریم حائری است که اصل بحث را امام در اصولشان اول با آقای حائری شروع می کنند. بحث مسلک تعهد را.

^{۱۵} اصول الفقه (طبع انتشارات اسلامی)، ج ۳، ص: ۵۱

^{۱۶} که حالا من دیگر در خلال بحث، حرف آقای خوئی را نقد اساسی هم کردم.

^{۱۷} که حالا ما به هر دو اشکال داریم.

این موارد هم که قبول شود باز مساله این است که این غایت، هیچ ربطی به «معتبر» که امری اعتباری و قراردادی است ندارد.

این سازمان حرف آقای خوئی بود. اگر این سازمان را کسی خوب بفهمد، آن موقع می فهمد که بعضی از این اشکالات دست و پا گیری که آقایان مطرح می کنند، وارد نیست. بعداً هم می بینید آقای صدر هم که شاگرد آقای خوئی است باز در همین گیر است. شاید هم بعضی از اساتید ما که این گونه می خواهند به آقای خوئی اشکال بگیرند، متأثر از فرمایشات مثل آقای صدر هستند.

۱۸...

اشکال آقای فاضل به محقق خویی، انشاء ایجاد است نه اخبار

استاد ما حضرت آقای فاضل رضوان الله تعالی علیه وقتی می خواهند حرف آقای خوئی را در وضع نقد کنند، ابتدا خیلی زیبا فرمایش آقای خوئی را در باب حقیقت وضع بیان می کنند.^{۱۸} که حقیقت و ماهیت وضع عبارت است از تعهد و التزام نفسانی. بعد این را کمی شرح و بسط می دهند و بعد وقتی می خواهند به این مطلب اشکال بکنند، می گویند اشکال دوم این است که: «هنگامی که واضع می گوید: «وضعت هذا اللفظ بإزاء هذا المعنى» خود این عبارت، ایجادکننده وضع است نه اینکه کاشف و حاکی از وضع باشد، زیرا وضع از امور انشائی است و با لفظ ایجاد می شود {در جواب به آقای فاضل باید گفت، آقای خویی از این باب که این حرف را قبول ندارند، آن حرف را می زنند. این اشکال به آقای خوئی وارد نیست. خیلی عجیب است. ببینید آقای فاضل، ریشه و آن استدلال آقای خوئی را کرده است اشکال به آقای خوئی. تعبیر آقای فاضل چنین است: { اشکال دوم: هنگامی که واضع می گوید: «وضعت هذا اللفظ بإزاء هذا المعنى» خود این عبارت، ایجادکننده وضع است نه اینکه کاشف و حاکی از وضع باشد،

^{۱۸} استاد در جواب سوال یکی از شاگردان: در دلالت تصدیقی تنزلی می گویند.

اشکال یکی از شاگردان: اگر تنزل کردند و اعتباری سبب نباشد، اعتباری نباشد و تکوینی هم نباشد...

استاد: ولی آن مغالطه در ذهن شریفش هست. یعنی آن فعل معتبر را تا آخر فعل می بینند. می گویند: فعل معتبر مبنا است. حال یا شما برای تفهیم غایت فعل معتبر است یا خود فعل معتبر است اراده تفهیم.

اشکال همان شاگرد: به عنوان غایت وقتی دیده می شود. فعل را ایشان تنزلاً اعتباری می بیند و غایت می گوید؟ یا هنوز دارد تکوینی می گوید؟ استاد: عرض کردم دیگر. من دارم می گویم تکوینی است. از آن دست نکشیده است. بله، ولی از باب غایت. ایشان دارد می گوید: بالاخره اراده تفهیم، یا مقوم است یا غایت است. من می خواهم زیاد وارد آن بحث نشوم. بگذارید از این بحث خیلی دور نشوم.

^{۱۹} در اصول فقه شیعه جلد یک، صفحه ۲۲۳، نظریه آیت الله خوئی دام ظلّه، این را بحث می کنند.

زیرا وضع از امور انشائی است و با لفظ ایجاد می‌شود، همان گونه که بیع و زوجیت با نفس کلمه «بعث» و «زوجت» ایجاد می‌شود. و این گونه نیست که جمله «وضعتُ هذا اللفظ بإزاء هذا المعنی» مانند جمله خبریه «زید قائم» حکایت از واقعیت کند و محکی آن ملاک باشد. در جمله انشائی نمی‌توان چنین چیزی گفت.^{۲۰}

رد اشکال آقای فاضل، محقق خوبی با عنایت به این نکته و بر مبنای مشهور تصدیقی بودن را اثبات می‌کنند

آیا اشکال آقای فاضل به آقای خوبی از این باب است که آقای خوبی حواسش نبوده است که وضع از انشائیات است؟ خیر، اصلاً آقای خوئی چون حواسش بود که وضع از انشائیات است و در همه انشائیات قائل به این است که إخبار است این جا هم دارد این را می‌گوید. پس این اشکال، به ایشان وارد نیست.^{۲۱}

بررسی نظر محقق خوبی در دلالت وضع

در جلسه قبل دو بحث از آقای خوئی مطرح شد. بحث اول در مورد مبنای ایشان در وضع بود که می‌گفتند مبنایشان در وضع، تعهد است. در این جلسه هم توضیح دادیم که این مبنای تعهد برمی‌گردد به این که «وضعت» به نظر ایشان خبر از تعهد است. در مقابل مبنای ایشان، مبنای دیگری وجود دارد که می‌گوید انشاء، ایجاد معنا به واسطه لفظ است. بر اساس این مبنای «وضعت» در واقع ایجاد رابطه اعتباری است. پس اگر کسی بخواهد مبنای ایشان را در وضع تحلیل کند در مقابل مشهور، ریشه اش برمی‌گردد به تحلیل اعتبار و انشاء. در اینجا باید بررسی

^{۲۰} اصول فقه شیعه، ج ۱، ص: ۲۲۹.

^{۲۱} (استاد در جواب اشکال پیش آمدن تسلسل در این نظریه:

تسلسل یک حرف دیگری است. حرفی نداریم که فرمایش شما را گوش دهیم. اما ایشان خلاصه اشکال این گونه است. می‌خواهد اشکال بگیرد که:

شما دارید می‌گویید: وضع در واقع إخبار از یک تعهد است ما قبول نداریم. ما وضع را از انشائیات می‌دانیم و در انشائیات چه کار می‌کنیم؟

اشکال همان شاگرد: ما یک غرض داریم. خیر از چیست؟

استاد: از اعتبار است. التزام نفسانی.

همان شاگرد: اگر نظر شما انشائی باشد باید خبر از یک چیز دیگری باشد.

استاد: این عبارت آقای فاضل نیست سید من. آقای فاضل دارد می‌فرماید: ما در واقع قبول نداریم که شما بگویید: وضع خبر است. ما می‌گوییم: وضع انشاء است.

آقای خوئی هم می‌گوید: من هم می‌دانم. شما با ما یک اختلاف مبنایی دارید.

یکی از شاگردان: تنزل نمی‌کند آقای خوئی اصلاً؟

استاد: در دلالت حاج آقا نه در مبنای. شیخ من تنزل در دلالت است. شیخ من یکبار دیگر جان خودت این را گوش کن: تنزل در حقیقت اعتبار نمی‌کنیم.

همان شاگرد: ما اشکال کردیم به ایشان و گفتیم شما خلط بین اعتبار و معتبر کردید. بعد گفتیم شما غایت اعتبار را غایت معتبر گرفتید. اشکال دوم مبنی بر این بود که....

استاد: می‌دانم آن اشکال مال کجاست؟ تنزل مال کجاست؟ اول بگو تنزل مال کجاست؟ حاج آقا تنزل مال کجاست؟ تنزل آقای خوئی مال کجاست؟

شود که انشاء اخبار از یک فعل نفسانی است یا انشاء واقعاً ایجاد معنا به واسطه است؟ زیرا وضع، زیر مجموعه این سیستم است.

بحث دوم در مورد دلالات است. مشهور می‌گفتند سه نوع دلالت وجود دارد: ۱. تصویری. ۲. تفهیمی (تصدیقی نوع اول) ۳. تصدیقی نوع دوم. در بحث دلالات، محقق خوئی قائل اند بر اساس مسلک ایشان در انشاء؛ دلالت وضع، دلالت تفهیمی است. همچنین قائل اند که حتی بر اساس مسلک مشهور در انشاء و در وضع که لفظ، ایجاد رابطه و ایجاد معنا می‌کند،^{۲۲} باز دلالت تفهیمی مطرح است.^{۲۳}

اشکال به نظر محقق خوبی در اثبات تصدیقی بودن دلالت وضع، تفهیم غایت «اعتبار کردن» است نه غایت «معتبر»

به نظر می‌رسد در باب دلالت تصدیقی که محقق خوبی مطرح می‌کنند، در هر دو بحث ایشان یک اشکال وجود دارد. در مبنای خودشان، اشکال این است که ایشان لفظ را خبر را از فعل مولا می‌دانند، بر فرض قبول این مطلب، باز فعل مولا اعتبار کردن است. در مبنای مشهور هم که لفظ موجد است لذا ایشان می‌گویند پس رابطه بین لفظ و معنا، یک رابطه اعتباری است. بعد می‌گویند غایت این اعتبار، تفهیم است. در اینجا هم اشکال این است که با قبول اینکه فعل مولا غایت دارد اما آیا این غایت، غایت اعتبار کردن است یا غایت معتبر؟^{۲۴}

علی‌ای حال با این توضیح و تحلیلی که بنده کردم معلوم می‌شود که یک مقداری استاد بزرگوار ما حضرت آقای فاضل رضوان الله تعالی علیه نسبت به تحلیل کلام محقق خوئی در بحث وضع دارند کم لطفی می‌کنند. این تا این جا تمام. و یک نکته باقی می‌ماند.

رد اشکال شهید صدر به محقق خوبی، اشکال محقق خوبی بر مبنای مشهور است نه بر مبنای خودشان

^{۲۲} این تنزل است که من تنزل کنم از مسلک خودم در حقیقت انشاء و در حقیقت وضع.

^{۲۳} یکی از شاگردان: پس خودشان قبول ندارند. استاد: نه. این علتش این است که این‌ها دو پوشه هستند.

^{۲۴} خدا رحمت کند امام را، امام بحث اصلی اش با استادش آقای حائری این است. می‌گوید: چه اشکال دارد ما بگوییم غایات عقلانیه ربطی به، برای معتبر نه برای اعتبار کردن. بعد ان شاء الله که کمی اصولمان جلو رفت، تازه باید ببینیم معتبر کیست. در این گونه اعتبارات باید معتبر را هم شناسایی بکنید. اگر گفتید معتبر شما اصلاً شخص حقیقی نیست در این گونه موارد. یعنی بروید در حیثیات خطابات عمومی یا قانونی یا شرعی. این دفعه معتبر را اشکال کنید اصلاً. حال ما هر چه حرف می‌زدیم در فضای مشهور است. یک حرف سومی هم داریم که مال بعد است که من از آن‌ها زیاد حرف نمی‌زنم. تا یک دور برویم در آخر اصول و بعد برگردیم ببینیم چه کار باید بکنیم. حال آن یک حرف دیگری است که شما تازه بگویی این معتبر را شما پیدا بکنید اول ببینیم معتبر زید است یا عمرو است؟ بحث وضع اعلام شخصیه است؟

سوال بعدی این است که اگر کسی سراغ دخالتِ غرض رفت؛ غرض، اراده تفهیمی است یا اراده جدی است؟ بعضی^{۲۵} مثل آقای مظفر و امثال ایشان اصرار دارند که دلالت تابع اراده است اما اراده جدی نه تفهیمی. به نظر آنها اگر قرار است با غرض کار شود، باید رفت تا آخر غرض. آخر غرض، اراده تفهیمی نیست؛ بلکه اراده جدی است. آن موقع باید دید بر اساس این مبنا، نتیجه چه می شود؟ به عبارت دیگر اگر کسی به آقای خوئی گفت: ما در مسلک مشهور، وضع را رابطه اعتباری می دانیم، اما دلالت را تابع اراده می دانیم و اراده را نیز اراده جدی می دانیم نه اراده تفهیمی؛ در این صورت زمینه درست می شود که ما آن حرف ها را در بحث خودمان با آقای صدر مطرح کنیم. و آن اینکه به نظر ما آقای خوئی حواسش به این بود و خواستند که در بحث با اراده جدی به آقایان اشکال کند نه با اراده تفهیمی. لذا اشکالش، اشکال مبنایی با مبنای خودش نیست. این چیزی که آقای صدر گفتند متأسفانه اشتباه است. زیرا اولاً: اشکالش مبنایی نیست. ثانیاً: تحلیل ایشان هم از مبنای آقای خوئی هم اشکال دارد که حالا بعداً می خوانیم و می بینیم. کم لطفی کرده است آقای صدر به استادش. هم در تحلیل اصل مبنای آقای خوئی در دلالت تابع اراده است و هم در این سیستم که عرض می کنم.^{۲۶}

وصل الله علی محمد و آل محمد.

مقرر: علی اکبر اژه ای

^{۲۵} فردا عبارتش را می خوانیم.

^{۲۶} الان در واقع بحثمان دارد به پایان کار می رسد و همه این ها در واقع مقدمات مسئله بود.